

ارتباط رشد اقتصادی و توزیع درآمد

نویسندگان: دکتر مسعود نیلی

علی فرح بخش*

چکیده

موضوع تحولات توزیع درآمد در مسیر رشد اقتصادی، همواره مورد علاقه دانشمندان علوم اقتصادی و اجتماعی و نیز سیاستمداران بوده است. لازمه رشد اقتصادی، انباشت سرمایه است که از طریق تجمع پس انداز خانوارها حاصل می‌گردد. مطالعات دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، عمدتاً مبتنی بر این فرض بود که نسبت پس انداز به درآمد در گروه‌های درآمدی، متناسباً افزایش پیدا می‌کند. لذا جامعه در مراحل اولیه توسعه که نیاز به حجم بالای سرمایه‌گذاری دارد، به ناچار باید در جهای از تمرکز در درآمدها را بپذیرد تا به تدریج، پس از توسعه ظرفیتها و افزایش منابع امکان اعمال سیاستهای توزیعی، فراهم گردد. براین اساس، جمله معروف "توزیع درآمد برای آنکه بهتر شود، باید ابتدا بدتر شود" در قالب مطالعات تجربی کوزنتس تبدیل به فرضیه‌ای فراگیر شد. پیامد سیاستی فرضیه کوزنتس آن است که توزیع نابرابر درآمد، هزینه اجتناب ناپذیر حصول به رشد اقتصادی است. موضوع دیگری که عمدتاً طی دهه جاری در متون اقتصادی - سیاسی، مورد توجه قرار گرفته است، اثر تغییرات توزیع درآمد بر رشد اقتصادی است. این مطالعات نشان می‌دهد که توزیع نابرابر درآمد، موجب کندی رشد اقتصادی می‌گردد.

آزمون فرضیه کوزنتس در اقتصاد ایران و به دست آوردن ارتباط متقابل رشد اقتصادی که توزیع درآمد، به دلیل اهمیتی که مبحث عدالت اجتماعی در مابقی ارزش دارد و نیز حساسیتهای اجتماعی

● معاون امور اقتصادی و هماهنگی سازمان برنامه و بودجه
* کارشناس دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه

که در این زمینه وجود دارد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در مقاله حاضر، نشان داده می‌شود که رشد اقتصادی و توزیع درآمد با جهتگیری علی دو طرفه، حرکتی هم جهت دارند. رشد اقتصادی باعث بهبود توزیع درآمدها می‌گردد، ضمن آنکه بیکاری و تورم، وضعیت توزیع درآمدها را نامطلوب‌تر می‌گرداند. از سوی دیگر، بدتر شدن توزیع درآمد، کندی رشد اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. در این مقاله، نشان داده می‌شود، که حلقه واسط بین توزیع درآمد و رشد اقتصادی، مخارج دولت است. نامطلوب شدن توزیع درآمد، افزایش مخارج دولت را در پی دارد و ارزش مخارج دولت، موجب کاهش رشد اقتصادی می‌گردد.

نتیجه سیاستگذاری این مقاله، آن است که فراهم آوردن شرایط رشد پایدار اقتصادی که ضروری‌ترین اقدام در جهت کنترل مشکل انفجار بیکاری است، نه تنها برای توزیع درآمدها زیان‌آور نیست، بلکه موجب بهبود آن نیز می‌گردد.

مقدمه

ریشه کن کردن فقر و تعدیل نابرابری درآمد، وقتی همراه با رشد اقتصادی در نظر گرفته شود، به بزرگترین هدف اقتصاد توسعه و دشوارترین وظیفه سیاست‌گذاران تبدیل می‌گردد. در کشور ما، علاوه بر موارد فوق، این مسئله به دلایلی اهمیت مضاعف یافته است. بسط و تحقق عدالت اجتماعی یکی از مهمترین آرمانهای نظام جمهوری اسلامی بوده و هدف‌گیری آن وجه ممیزه این نظام با نظام‌های دیگر حکومتی تلقی می‌گردد. وضعیت فقر و توزیع درآمد بعنوان جنبه‌های بارز عدالت اجتماعی، همواره مورد توجه مسئولین و نیز افکار عمومی بوده است. کشور ما در مقطع حاضر در وضعیتی قرار دارد که بدلائیل مختلف، از قبیل تأمین فرصتهای شغلی مورد نیاز نسل جوان و تأمین درآمد سرانه قابل مقایسه با کشورهای مشابه در شرایط کنونی، نیازمند به رشدی سریع و مستمر است. حصول به چنین وضعیتی، ضمن آنکه دشواریهای خاص خود را داراست این نگرانی را نیز بهمراه دارد که فراهم آوردن رشد شتابان موجب بروز نابسامانیهایی در توزیع درآمد گردد. لذا لازمست ضمن آنکه اثرات رشد اقتصادی بر توزیع درآمد مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد، تأثیر معکوس آن نیز ارزیابی شده و تأثیر پذیری رشد اقتصادی از توزیع درآمد نیز بررسی گردد. ادبیات پیچیده و پر دامنه رشد و نیز تجارب گسترده در این زمینه، حکایت از آن دارد که درجه حصول و موفقیت رشد بلندمدت اقتصادی، بستگی به لحاظ نمودن عوامل تأثیرگذار از جمله مسئله توزیع درآمد، در برنامه‌های رشد اقتصادی دارد. ارتباط بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد

به نحو غیر قابل انکاری پیچیده است. اقتصاددانان کلاسیک از قدیم اعتقاد داشتند که رشد اقتصادی به همراه بهبود توزیع درآمد مقدور نیست. آنان معتقد بودند که یکی از شرایط لازم برای ایجاد رشد سریع اقتصادی، تشدید نابرابری در توزیع درآمدها است. زیرا با توجه به اینکه تقریباً تمام درآمدگروه‌های کم درآمد صرف هزینه‌های مصرفی می‌گردد، رشد اقتصادی وابسته به پس‌اندازگروه‌های پردرآمد جامعه که اساس سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کنند خواهد بود. بنابراین استدلال، هر نظام اقتصادی که بر پایه نابرابری بیشتر درآمد پایه‌گذاری شده باشد، در مراحل اولیه توسعه دارای رشد اقتصادی بالاتری نسبت به نظام اقتصادی طرح ریزی شده براساس توزیع عادلانه‌تر درآمدها خواهد بود.

مشاهدات آماری اخیر، نمونه‌های زیادی از کشورهای در حال توسعه را نمایان می‌سازد که رشد اقتصادی را به همراه بهبود توزیع درآمدها تجربه نموده‌اند. این امر عمدتاً بواسطه سهولت جابجائی سرمایه در مقیاس جهانی، برخورداری از ذخائر خدادادی و نیز سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی امکان‌پذیر گردیده است. در مقاله حاضر با مرور مباحث نظری و تجربی موجود و براساس یک مطالعه اقتصادسنجی سعی گردیده تا به سئوالات ذیل پاسخ داده شود:

۱- آیا لازمه رشد اقتصادی بدتر شدن توزیع درآمدهاست؟

۲- آیا تحولات رشد اقتصادی می‌تواند مستقل از وضعیت توزیع درآمد طراحی گردد؟

بدیهی است پاسخ ارائه شده به این سئوالات می‌تواند در نحوه نگرش به سیاست‌گذاری اقتصادی تأثیر قابل توجهی داشته باشد.

۱. بررسی تغییرات توزیع درآمد در کشورهای با سطوح مختلف توسعه

تحقیقات انجام شده در زمینه رابطه بین تغییرات توزیع درآمد و سطوح مختلف توسعه قدمت زیادی ندارد. اولین و مهمترین بررسی در این زمینه توسط کوزنتس^۱ در سال ۱۹۵۵ در مقاله‌ای تحت عنوان «رشد اقتصادی و توزیع درآمد» انجام گرفته است. پیش از کوزنتس تحقیقات به عمل آمده در این زمینه عمدتاً تحت تأثیر قانون پرتو^۲ (۱۸۹۷) بود. پرتو در قانون مشهورش

1. Kuznets

2. Pareto

می‌گوید «در همه زمانها و در همه مکانها توزیع درآمد ثابت می‌ماند». او معتقد بود که تغییرات ساختاری و مالیاتهای تساوی‌گرایانه نمی‌تواند این ثابت اساسی را در علوم اجتماعی تغییر دهد. پرتو تصور می‌کرد که یک ثابت اقتصادی را یافته است که قابل مقایسه با شتاب جاذبه زمین در علم فیزیک است. پس از مدتی مغشوش بودن مبانی این فرضیه مشخص گردید که این ثابت در زمانهای مختلف و در جوامع مختلف متفاوت است. بعلاوه شاخص ارائه شده از سوی پرتو یک شاخص ضعیف در اندازه‌گیری توزیع درآمد بود. شاخص‌های جدید که بر مبنای منحنی لورنس و ضریب جینی استوار شده است نشان می‌دهد که توزیع درآمد در کشورهای مختلف به میزان قابل توجهی با یکدیگر متفاوت است.

از نظر تاریخی در سالهای منتهی به جنگ جهانی دوم، شاهد کاهش در اندازه نابرابری درآمد هستیم. کاهش در نابرابری درآمد بطور مشخصی از طریق کاهش سهم گروه‌های بالای درآمدی قابل مشاهده است، درحالی‌که افزایش سهم گروه‌های پائین درآمدی در این دوره کمتر مشهود است. پس از جنگ جهانی دوم، در اکثر کشورها سهم ۵ درصد بالای درآمدی، پیش از دریافت مالیات، حدود ۲۰ درصد بوده است. درحالی‌که این مقدار در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ حدود ۳۰ درصد بوده است. همچنین پس از جنگ جهانی دوم، سهم ۲۰ درصد بالای درآمدی در حدود ۴۰ تا ۴۵ درصد بوده است. حال آنکه این رقم در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در حدود ۵۰ درصد بوده است. سهم ۶۰ درصد پایین درآمدی از حدود ۳۰ درصد در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ به کمی بالاتر از ۳۰ درصد پس از جنگ جهانی دوم افزایش یافته است. در واقع می‌توان گفت که کاهش سهم گروه‌های بالای درآمدی بیش از افزایش سهم گروه‌های پائین درآمدی بوده است.

مطالعه دیگری براساس مدارک تجربی بیشتر توسط کراویس^۱ (۱۹۶۰) صورت گرفته است و فرضیه کوزنتس را برای نابرابری بیشتر در کشورهای در حال توسعه تأیید می‌کند. کراویس سهم گروه‌های ۲۰ درصد درآمدی و ضریب جینی را برای ۱۰ کشور توسعه یافته و در حال توسعه، در اوایل دهه ۱۹۵۰ بررسی می‌کند. وی ایالات متحده آمریکا را به عنوان شاخص مقایسه در نظر گرفت و نشان داد در دانمارک، هلند و اسرائیل نابرابری درآمد کمتر است. در حالی که در بریتانیا،

1. Kravis

ژاپن و کانادا نابرابری درآمد در همان سطح است و در سری لانکا، پرو توریگو و السالوادور نابرابری درآمد بیشتر است. به این ترتیب او نتیجه گرفت که درجه برابری درآمد بطور مثبتی با سطح درآمد سرانه مرتبط است. کراویس فرضیه کوزنتس را تأیید کرد که سهم گروههای پائین درآمدی در کشورهای فقیرتر نسبت به کشورهای در حال توسعه بیشتر است. بنابراین نابرابری درآمد در کشورهای در حال توسعه ناشی از سهم گروههای بالای درآمدی است.

مطالعات دیگری توسط هاروی اوشیما^۱ (۱۹۶۲) صورت گرفته است. او پیشنهاد می کند که چنانچه کشورها به ۴ دسته تقسیم شوند (توسعه نیافته، کم توسعه یافته، نیمه توسعه یافته و کاملاً توسعه یافته) بطور کلی می توان گفت که نابرابری درآمد در کشورهای توسعه نیافته کم است و ضمناً پراکندگی درآمدها متناسب با افزایش درآمد سرانه افزایش می یابد. وی اضافه کرد که نابرابری درآمد تا سومین طبقه (کشورهای نیمه توسعه یافته) افزایش می یابد و در اینجا به حداکثر می رسد ولی در طول طبقه چهارم کاهش می یابد.

در سال ۱۹۶۳، کوزنتس با تحلیل آمار ۱۸ کشور متفاوت نتیجه گرفت که سهم گروههای بالای درآمدی در کشورهای توسعه نیافته، بیش از کشورهای توسعه یافته است. سهم ۵ درصد بالا در کشورهای در حال توسعه ۳۰ درصد است در حالیکه در کشورهای توسعه یافته، این رقم حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد می باشد. براساس این مطالعه، همین نتیجه برای سهم ۱۰ درصد بالا و ۲۰ درصد بالای درآمدی نیز حاصل می گردد.

دومین یافته کوزنتس آن بود که در حالیکه سهم گروههای پائین درآمدی در کشورهای توسعه نیافته کمتر است، چنانچه گروههای درآمدی بزرگتری (از پائین) در نظر گرفته شود اختلاف در این سهمها بسیار کمتر می شود. در حقیقت چنانچه سهم گروههای ۴۰ درصد یا ۶۰ درصد پائین درآمدی در نظر گرفته شود، اختلاف بسیار کمتری بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه مشهود است.

از این نتیجه گیری، نتیجه گیری سومی هم قابل بیان است. در کشورهای در حال توسعه سهم گروههای بالای درآمدی بیشتر از کشورهای توسعه یافته است. ولی سهم گروههای متوسط

1. Harvey Oshima

درآمدی در کشورهای در حال توسعه کمتر است. همچنین سهم گروه‌های پائین‌تر درآمدی در کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه یافته تقریباً مساوی است و نیز در کشورهای در حال توسعه، در بین گروه‌های ۵ درصد و یا ۲۰ درصد پائین درآمدی، درآمد بصورت متعادل‌تری تقسیم شده است.

فلیکس پاکرت (۱۹۷۳)^۱ این بررسی را در مورد ۵۶ کشور ارائه کرده است. برای هر کشور شاخص‌های ارائه شده عبارتند از سهم هر یک از گروه‌های ۲۰ درصد درآمدی، سهم گروه ۵ درصد بالای درآمدی، ضریب جینی و ماکزیمم درصد معادل سازی (چند درصد از درآمد کل بایستی بین گروه‌های درآمدی منتقل شود تا توزیع یکسان درآمد حاصل شود). همچنین در این بررسی برای شاخص توسعه اقتصادی، درآمد سرانه در سال ۱۹۶۵ بر حسب دلار نشان داده شده است.

در این بررسی، کشورها بر اساس میزان توسعه یافتگی در هفت گروه دسته‌بندی شده‌اند که در هر گروه حداقل ۲ یا ۳ مشاهده وجود دارد. مزیت این گروه بندی آن است که علاوه بر آنکه بوسیله آن می‌توان به این سؤال استاندارد پاسخ گفت که آیا درآمد در کشورهای توسعه یافته بطور عادلانه‌تری توزیع شده است؟ می‌توان روند حرکت، به سمت برابری بیشتر و یا برابری کمتر درآمد را نیز بررسی نمود.

در بررسی دو شاخص اصلی نابرابری درآمد، یعنی ضریب جینی و ماکزیمم درصد معادل سازی نکات خاصی قابل توجه است. همینکه از کشورهایی با درآمد سرانه بسیار پائین به سمت کشورهایی با درآمد سرانه ۲۰۰-۱۰۱ دلار حرکت کنیم، نابرابری درآمد افزایش می‌یابد. این گروه و گروه درآمدی کشورهای ۳۰۱-۲۰۰ دلار ماکزیمم نابرابری درآمد را نشان می‌دهند. سپس در گروه‌های ۱۰۰۰-۵۰۱ دلار نابرابری درآمد شروع به کاهش می‌کند و همینکه به کشورهای با توسعه بیشتر حرکت کنیم (گروه‌های ۲۰۰۰-۱۰۰۰ دلار به بالا) یک کاهش واضح در نابرابری درآمد مشاهده می‌گردد.

چنانچه سهم گروه‌های ۵ درصد بالای درآمدی در کشورهای مختلف مقایسه شود. سهم

1. Felix Paukert

گروههای ۵ درصد بالای درآمدی در کشورهایی با درآمد سرانه زیر ۱۰۰ دلار اندکی کوچکتر است و در گروههای با درآمد سرانه ۲۰۰-۱۰۱ دلار این سهم به نحو واضحی کوچکتر می شود. به طور کلی سهم ۵ درصد بالای درآمدی در گروه کشورهای با درآمد سرانه ۳۰۰-۲۰۰ دلار و ۵۰۰-۳۰۰ دلار حداکثر می شود و نشان می دهد که این کشورها دارای بیشترین نابرابری درآمد هستند. در کشورهایی با درآمد سرانه بالاتر از ۵۰۰ دلار، سهم ۵ درصد بالای درآمدی، بصورت شدیدی با افزایش درآمد سرانه کاهش می یابد. همچنین چنانچه سهم گروههای ۲۰ درصد بالای درآمدی را در کشورهایی با سطوح مختلف توسعه بررسی کنیم، همان نتایج قبلی در مورد شاخصهای نابرابری درآمد تأیید می گردد.

چنانچه سهم فقیرترین گروهها در هر کشور (در واقع سهم گروههای ۲۰ درصد پائین درآمدی) در نظر گرفته شود. در کشورهایی با درآمد سرانه زیر ۱۰۰ دلار بیشترین سهم این گروهها دیده می شود (۷ درصد). همچنین سهم این گروهها در کشورهایی با درآمد سرانه ۲۰۰-۱۰۰ دلار حدود ۵/۳ درصد است. کمترین سهم گروههای پائین درآمدی در کشورهایی با درآمد سرانه بین ۵۰۰-۳۰۱ دلار می باشد که حدود ۴/۸ درصد است. بطور کلی سهم گروههای فقیر در کشورهای کمتر توسعه یافته بالاتر از هر جای دیگری است ولی نمی توان نتیجه گرفت که سهم گروههای فقیر در کشورهای در حال توسعه بیش از کشورهای توسعه یافته است.

اگر سهم ۴۰ درصد پائین درآمدی را بررسی کنیم این سهم در کشورهای کمتر توسعه یافته بیشتر است ولی همینکه نابرابری درآمد در سطح ۵۰۰-۲۰۰ دلار افزایش می یابد و سپس کاهش می یابد. سهم ۴۰ درصد پائین نیز ابتدا کاهش یافته و سپس افزایش می یابد. چنانچه سهم ۶۰ درصد پائین درآمدی نیز در نظر گرفته شود، نتایج قبلی معتبر است.

بطور کلی بررسی آمار ۵۶ کشور بررسی شده، نشان می دهد که چنانچه (بر مبنای درآمد سرانه سال ۱۹۶۵) کشورهای با درآمد سرانه زیر ۱۰۰ دلار در حال توسعه و بقیه کشورها را توسعه یافته بنامیم. در می یابیم که میانگین ضریب جینی ۴۶۷/۰ برای کشورهای در حال توسعه و ۳۹۲/۰ در کشورهای توسعه یافته می باشد [توزیع بهتر درآمد در کشورهای توسعه یافته].

بطور کلی نابرابری درآمد در کشورهای در حال توسعه عمدتاً ناشی از سهم گروههای بالای

درآمدی است. برای مثال سهم ۵ درصد بالای درآمدی در کشورهای در حال توسعه ۲۸/۷ درصد و در کشورهای توسعه یافته ۱۹/۹ درصد است (این اختلاف با درجه کمتری در سهم ۲۰ درصد بالای درآمدی وجود دارد).

چنانچه سهم گروههای پائین درآمدی در نظر گرفته شود این اختلاف کمتر مشهود است. سهم گروههای فقیر (۲۰ درصد پائین) در کشورهای در حال توسعه ۵/۳ درصد است. در حالی که در کشورهای توسعه یافته ۸/۴ درصد است. همچنین سهم گروههای ۶۰ درصد پائین درآمدی، اختلاف مشهودی را نشان نمی دهد.

بررسیهای فوق نتایج کوزنتس و اوشیما را تأیید می کند. نابرابری درآمد با افزایش سطح توسعه، ابتدا افزایش می یابد و سپس ثابت می ماند و در انتها شروع به کاهش می کند.

۲. بررسی فرضیه کوزنتس در ایران

همانگونه که قبلاً ذکر شد، بر مبنای فرضیه کوزنتس ممکن است در مراحل اولیه توسعه شکاف درآمدی افزایش یابد ولی در مراحل بالاتر توسعه، نابرابری درآمد کاهش خواهد یافت، بطوریکه یک معادله درجه دوم به راحتی به اطلاعات ۶۰ کشور که از سوی بانک جهانی ارائه شده مطابقت دارد.

مطالعه تجربی ارتباط بین توزیع درآمد و توسعه اقتصادی به دوروش قابل حصول است. ابتدا می توان تغییرات توزیع درآمد را در یک کشور در طول یک فاصله زمانی بررسی کرد (Time series) و می توان توزیع درآمد را در کشورهای مختلف و با سطوح مختلف توسعه بررسی کرد و یا به عبارت دیگر نتایج را بوسیله یک تحقیق مقطعی (Cross - section) انجام داد. ولی به هر حال تعداد مطالعات مقطعی بسیار بیشتر از مطالعات سری زمانی است.

در ایران برای سالهای ۱۳۴۷-۱۳۷۵ از یک مدل OLS برای آزمون فرضیه کوزنتس استفاده گردیده است. ابتدا یک بار ضریب جینی (Gini) به عنوان شاخص توزیع درآمد و سپس سهم ۴۰ درصد فقیر (poor 40) به عنوان شاخص توزیع درآمد تعریف گردیده است. نتایج بدست آمده از این مدلها به قرار زیر است :

$$\text{Gini} = 0.6745 - 2.01\text{E-}06 \text{ GDPPC} + 4.4\text{E-}12 \text{ GDPPC}^2 \quad (1)$$

$$t\text{-ratio} \quad (5.29) \quad (-2.11) \quad (2.54)$$

Gini = ضریب جینی

GDPPC = درآمد سرانه

GDPPC² = مجذور درآمد سرانه

$$R^2 = 0.525 \quad R^{-2} = 0.482 \quad F\text{-statistics(prob)} = 12.145(0.000279)$$

$$D.W = 1.44$$

همچنین چنانچه از سهم ۴۰ درصد فقیر (poor 40) به عنوان شاخص توزیع درآمد استفاده گردد. نتایج بدست آمده به قرار زیر است :

$$\text{POOR}40 = 7.7373 + 5.79\text{E-}05 \text{ GDPPC} - 1.33\text{E-}10 \text{ GDPPC}^2 \quad (2)$$

$$(t\text{-ratio}) \quad (1.71) \quad (1.72) \quad (-2.16)$$

POOR40 = سهم ۴۰ درصد فقیر

GDPPC = درآمد سرانه

GDPPC² = مجذور درآمد سرانه

$$R^2 = 0.523 \quad R^{-2} = 0.480 \quad D.W = 1.32$$

$$F\text{-statistics (prob)} = 12.07(0.000289)$$

همانگونه که مشاهده می شود علامت جملات درجه اول و درجه دوم نشان می دهد که فرضیه کوزنتس در ایران تأیید نمی گردد.

در مورد علت عدم تأیید فرضیه کوزنتس ابتدا این موضوع را از دیدگاه ادبیات اقتصادی بررسی می کنیم و سپس به بررسی موردی در اقتصاد ایران می پردازیم.

لازم به ذکر است که مدل ارائه شده دارای دو ویژگی است. اولاً این مدل در مورد ایران که یک

کشور در حال توسعه می‌باشد، اجرا گردیده است و ثانیاً این مدل یک بررسی سری زمانی در مورد فرضیه کوزنتس می‌باشد. در حالیکه اکثر تحقیقات قبلی در این زمینه بصورت مقطعی (cross section) بوده است.

راتی رامی (۱۹۸۸)^۱ فرضیه کوزنتس را در کشورهای در حال توسعه بررسی کرده و معتقد است که چنانچه کشورهای توسعه یافته و کشورهای کمتر توسعه یافته با هم مورد مطالعه قرار بگیرند، فرضیه کوزنتس تأیید می‌گردد ولی اگر نمونه به کشورهای در حال توسعه محدود گردد نتایج به میزان قابل توجهی تغییر می‌کند. او می‌گوید که عدم تأیید فرضیه کوزنتس ممکن است ناشی از ساختار متفاوت کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه و یا ناشی از اندازه گیری برخی از روشهای درآمد سرانه باشد که اکنون مورد تردید قرار گرفته است. راتی رامی همچنین اضافه می‌کند که در کاربرد نتایج بدست آمده از مطالعات مقطعی در کشورهای مختلف، برای اطلاعات سری زمانی در مورد یک کشور خاص بایستی با احتیاط برخورد کرد.

علاوه بر آنکه در مورد قبول فرضیه کوزنتس در کشورهای در حال توسعه بایستی با احتیاط برخورد کرد، بایستی دید که آیا منحنی کوزنتس مقطعی و سری زمانی یکسان است [همانطور که دیدیم اکثر تحقیقات قبلی بصورت مقطعی و یا Cross - Country است].

اولدریچ کین و گوستاو پاپانک^۲ (۱۹۸۶) هم بررسی مقطعی و هم بررسی سری زمانی را انجام داده‌اند. به منظور بررسی سری زمانی فرضیه کوزنتس و برای آزمون این موضوع که آیا منحنی کوزنتس در طول زمان تغییر می‌کند متغیرهای جابجائی زمانی نیز اضافه گردیده است * (time * Lin Come)²,time * Lin Come). اضافه کردن متغیرهای جابجائی زمانی نشان می‌دهد که نتایج حاصل از مدل مقطعی از کشورهای نایبایستی برای پیش بینی زمانی توسعه یک کشور به کار برود. این نتایج یک منحنی نسبتاً مسطح از نابرابری درآمد، برحسب درآمد سرانه را در طول زمان نشان می‌دهد. بدین ترتیب شواهد لازم برای منحنی کوزنتس تضعیف می‌گردد. در واقع متغیرهای (time * Lin Come, Lin Come) و همچنین (time * Lin Come)²,time * Lin Come) دارای علامت‌های معکوس هستند و بنابراین در طول زمان، منحنی کوزنتس به سمت مسطح شدن حرکت

1. Rati Rami

2. Oldrich Kyn & Gustav.F.Papanek

می‌کند. به هر حال چنین نتیجه گرفته می‌شود که در یک بررسی سری زمانی نمی‌توان مدعی شد که کشورهای در یک منحنی کوزنتس باقی بمانند. بطور کلی تجزیه و تحلیل سری زمانی فقط حمایت ناچیزی از فرضیه کوزنتس را ارائه می‌کند.

در مطالعه تجربی ایران علاوه بر دلایل نظری، بایستی به یک نکته دیگر نیز توجه کرد. در اکثر کشورهای جهان، رشد اقتصادی و افزایش درآمد سرانه، ناشی از افزایش پس انداز و سرمایه‌گذاری است. در حالیکه در ایران به علت ساختار متفاوت اقتصادی، افزایش درآمد سرانه و رشد اقتصادی ناشی از افزایش درآمد نفتی است. به همین دلیل تغییرات توزیع درآمد ناشی از تغییرات درآمد سرانه که سابقه تاریخی کشورهای صنعتی نشان می‌دهد در ایران مشهود نیست. نرخ رشد اقتصادی، نرخ بیکاری و نرخ تورم از جمله عوامل مؤثر بر توزیع درآمد هستند که در قسمتهای بعدی در مورد آنها به تفصیل صحبت خواهیم کرد.

۳. تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی (بررسی ادبیات موضوع)

این موضوع که چرا کشورهای مختلف در زمانهای مختلف، نرخهای رشد متفاوت دارند همواره مورد بحث بوده است. برای درک این اختلاف توجه به سیاستگذاری اهمیت زیادی دارد. کاهش رشد اقتصادی می‌تواند بوسیله سیاستگذاری‌های صحیح اصلاح شود یا سیاستگذاری‌های نامناسب می‌تواند مانع از رشد اقتصادی گردد. لازم به ذکر است که سیاستگذاری عاملی نیست که بطور اتفاقی در کشورهای مختلف تغییر کند، بلکه ناشی از اقدامات عامدانه و با هدف سیاستگذاران است.

آلبرت آلسینا و دنی رودریک (۱۹۹۴)^۱ با این فرض که ارائه خدمات مختلف دولتی از طریق مالیات بر سرمایه انجام می‌گیرد، از طریق مدل‌های تئوریک نشان می‌دهند فردی که تمام درآمدش ناشی از سرمایه است نرخ مالیاتی را انتخاب می‌کند که حداکثر کننده رشد است ولی بقیه افراد که درآمدشان ترکیبی از کار و سرمایه است نرخ‌های مالیاتی بیشتری را انتخاب می‌کنند که کاهنده رشد به شمار می‌رود.

1. Alberto Alesina & Dani Rodrick

کلارک نشان می‌دهد هر ۴ شاخص تعریف شده برای نابرابری درآمد به طور منفی و قوی بر رشد اقتصادی مؤثر هستند. وی بطور خلاصه معتقد است از آنجاکه حجم دولت (و یا میزان مداخله دولت) بر رشد اقتصادی تأثیر منفی دارد. افزایش نابرابری درآمد باعث افزایش مداخله اقتصادی دولت می‌گردد که خود می‌تواند کاهش رشد اقتصادی را به دنبال بیاورد. به عبارت دیگر سیاست‌هایی که به کاهش نابرابری درآمد می‌انجامد می‌تواند به افزایش مصرف دولتی منجر شود و افزایش مصرف دولتی نیز می‌تواند کاهنده آهنگ رشد اقتصادی باشد. کشورهایی که توزیع بهتر درآمدی دارند ممکن است به چنین مداخلاتی که به کاهش رشد اقتصادی منجر می‌شود کمتر نیاز داشته باشند. (عده‌ای از محققین معتقدند که تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی فقط در کشورهای دموکراتیک، که خواست عمومی مردم از طریق انتخابات انعکاس می‌یابد وجود دارد. ولی بعضی دیگر نشان داده‌اند که این اثر هم در کشورهای دموکراتیک و هم در کشورهای غیردموکراتیک وجود دارد).

اودد گالور^۱ (۱۹۹۳) نشان می‌دهد که نابرابری درآمد چگونه از طریق سرمایه انسانی بر شاخص‌های اقتصادی تأثیر می‌گذارد. دو فرض اساسی به کار رفته توسط وی عبارتند از:

۱. بازارهای اعتباری غیرکامل هستند یعنی نرخ بهره برای قرض گرفتن، بیش از نرخ بهره برای قرض دادن است.

۲. سرمایه‌گذاری در سرمایه انسانی، غیرقابل تقسیم است و یا به عبارت دیگر یک شکل غیر محذب تکنولوژی وجود دارد.

لاری^۲ (۱۹۸۱) معتقد بود که در شرایط غیرکامل بودن بازارهای اعتباری، تأثیر توزیع درآمد در بلندمدت حذف می‌گردد و مدل به سمت یک نقطه تعادل منحصر بفرود میل می‌کند. اودد گالور نشان می‌دهد که چنانچه فرض دیگری به نام غیر محذب بودن تابع تکنولوژی اضافه شود، توزیع به ارت برده شده نه تنها در کوتاه مدت، بلکه در بلندمدت نیز در اقتصاد تأثیر می‌گذارد. به این ترتیب در بلندمدت بجای نقطه تعادل واحد، نقاط تعادل چندگانه خواهیم داشت.

به طور خلاصه تحقیقات اودد گالور نقش توزیع درآمد در اقتصاد کلان را از طریق

1. Oded Galor

2. Loury

سرمایه گذاری در سرمایه انسانی نشان می دهد. درحالتی که باغیر کامل بودن بازار سرمایه مواجه هستیم، توزیع ثروت بطور معنی داری برکل فعالیتهای اقتصادی تأثیر می گذارد. بعلاوه با فرض غیر قابل تقسیم بودن سرمایه گذاری در سرمایه انسانی، نتایج فوق نه تنها در کوتاه مدت، بلکه در بلندمدت نیز قابل تعمیم است.

۴. تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی در ایران (ارائه یک مدل تجربی)

همانگونه که دیدیم رشد اقتصادی توسط عواملی همچون انباشت سرمایه فیزیکی، سرمایه انسانی، اطلاعات قابل استفاده در تولید، انگیزه افراد برای پس انداز و توانائی افراد در تخصیص خصوصی حاصل تلاششان تعیین می گردد. در جوامعی که تضاد طبقاتی مهم است، سیاست های توزیعی از نظر سیاسی بسیار مورد توجه قرار می گیرد. در چنین شرایطی دولتها مجبورند که برای کاهش نابرابری درآمد، نرخ های مالیاتی را وضع کنند که بیشتر از مقدار بهینه برای رشد است. در نتیجه این نرخهای مالیاتی بالا، به کاهش آهنگ رشد اقتصادی منجر می گردد.

در ایران که قسمت کمی از بودجه دولت از طریق مالیات تأمین می گردد استفاده از ابزار مالیاتی جهت سیاستهای توزیعی کمتر مورد توجه قرار می گیرد. در ایران برای کاهش نابرابری درآمد از سیاستهای پرداخت یارانه، قیمت گذاری کالاها و اجرای محدودیت های صادرات استفاده می شود.

دولت قسمت عمده ای از بودجه خود را صرف پرداخت یارانه می نماید. با توجه به محدودیت بودجه، افزایش یارانه به افزایش مصرف و در نتیجه کاهش انباشت سرمایه و کاهش رشد اقتصادی منجر می شود. به عبارت دیگر افزایش نابرابری درآمد، سبب می گردد که دولت توجه بیشتری به سیاستهای مختلف توزیعی و بالخصوص اختصاص قسمت بیشتری از بودجه به یارانه های مختلف بنماید که این امر به کاهش رشد اقتصادی منجر می گردد. در این قسمت تلاش می گردد تا با یک مدل سری زمانی، تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی در ایران بررسی گردد. در زمینه تئوری ها و مدل های ارائه شده در این زمینه در بخش ادبیات موضوع توضیحاتی ارائه شد.

آلبرت آلسینا و دنی رودریک^۱ (۱۹۹۴)، پرستن و تابالینی^۲ (۱۹۹۴ و ۱۹۹۲)، کلارک^۳ (۱۹۹۵)، آلبرت فیشلو^۴ (۱۹۹۵) در مدل‌های مقطعی (Cross - Country) خود تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی را بررسی کرده‌اند. این مدل‌ها حاکی از آن است که نابرابری درآمد در ابتدای دوره به کاهش رشد اقتصادی در دوره‌های بعدی منجر می‌گردد.

در مدل‌های ارائه شده سه متغیر توضیحی مشترک وجود دارد که رشد اقتصادی را توضیح می‌دهند:

۱. مقدار اولیه درآمد سرانه که در واقع به نوعی همگرایی (Convergence) در رشد را نشان

می‌دهند.

۲. نسبت ثابت نام در مدارس که شاخصی از سرمایه انسانی (Human Capital) است.

۳. متغیر نابرابری درآمد که به صورت ضریب جینی (و یا سهم ۴۰ درصد فقیر) در نظر گرفته

شده است.

با توجه به آنچه گفته شده مدل سری زمانی (Time Series) زیر برای بررسی تأثیر نابرابری

درآمد بر رشد اقتصادی در ایران در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۷۲ ارائه شده است:

$$GRO = C + \alpha_1 GDPPC(-1) + \alpha_2 Studp(-2) + \alpha_3 Gini(-2) + \alpha_4 DUM4756 \quad (3)$$

GRO = نرخ رشد اقتصادی (نرخ رشد درآمد سرانه)

GDPPC = درآمد سرانه

Studp = $\frac{\text{تعداد دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان}}{\text{جمعیت } 10-18 \text{ ساله کشور}}$ نرخ ثابت نام در مدارس

DUM4756 = متغیر مجازی، قبل از انقلاب ۱ و بعد از انقلاب صفر

نتایج بدست آمده از این مدل سری زمانی که به روش OLS برآورد شده است به شرح زیر است:

1. Alberto Alesin & Dani Rodrick

2. T. Perston & Guido Tabellini

3. G.R.C. Clarke

4. Albert Fishlow

$$GRO = 0.3922 - 6.58E - 07GDPPC(-1) + 0.5587 \text{ STUDP}(-2)$$

$$(t.\text{ratio}) \quad (1.66) \quad (-1.93) \quad (1.79)$$

(۴)

$$-0.9360 \text{ Gini}(-2) + 0.2047 \text{ DUM4756}$$

$$(-1.83) \quad (4.02)$$

$$R^2 = 0.718 \quad R^{-2} = 0.643 \quad F.\text{statistics(Prob)} = 9.553(0.000480)$$

$$D . W = 2.02$$

برای اطمینان از صحت نتایج بدست آمده یکبار دیگر معادله (۳) تخمین زده شده است ولی بجای ضریب جینی از سهم ۴۰ درصد فقیر به عنوان شاخص نابرابری درآمد استفاده شده است [سالهای ۷۲-۱۳۴۷].

$$GRO = C + \beta_1 GDPPC (-1) + \beta_2 \text{ Studp}(-2) + \beta_3 \text{ POOR40}(-2) + \beta_4 \text{ DUM4756} \quad (۵)$$

GRO = نرخ رشد اقتصادی (نرخ رشد درآمد سرانه)

GDPPC = درآمد سرانه

Studp = $\frac{\text{تعداد دانش آموزان راهنمایی و دبیرستان}}{\text{جمعیت } ۱۰-۱۸ \text{ ساله کشور}}$ = نرخ ثبت نام در مدارس

POOR40 = سهم ۴۰ درصد فقیر

DUM4756 = متغیر مجازی، قبل از انقلاب ۱ و بعد از انقلاب صفر

نتایج بدست آمده از این مدل سری زمانی که به روش OLS برآورد شده است به شرح زیر

است:

$$GRO = -0.3901 - 6.22E - 07 GDPPC(-1) + 0.6157 \text{ Studp}(-2)$$

$$t.\text{ratio} \quad (-1.50) \quad (-1.61) \quad (1.96)$$

$$0.0245 \text{ POOR40}(-2) + 0.1925 \text{ DUM4756} \quad (۶)$$

$$(1.56) \quad (3.38)$$

$$R^2 = 0.703 \quad R^{-2} = 0.624 \quad F-\text{Statistics(Prob)} = 8.882(0.000694)$$

$$D.W = 2.293$$

همانگونه که مشاهده می شود چنانچه از سهم ۴۰ درصد فقیر (POOR 40) به عنوان شاخص

نابرابری درآمد استفاده شود کلیه نتایج قبلی تأیید می‌گردد.

لازم به ذکر است که در مورد هر دو مدل ارائه شده، آزمون‌های لازم به عمل آمده است. اولاً شاخص Durbin-Watson برای هر دو مدل نزدیک ۲ می‌باشد. بدین ترتیب وجود همبستگی پیاپی (و یا همبستگی بین جملات اخلاص) رد می‌گردد و ثانیاً مقادیر پس ماند (Residual) در هر دو مدل ایستا (Stationary) می‌باشند. همچنین کلیه متغیرهای به کار رفته در مدل با یک درجه تأخیر ایستا (Stationary) می‌شوند.

ذیلاً توضیحات لازم در خصوص ضرورت استفاده از هر یک از متغیرها در رابطه تخمین زده شده ارائه می‌گردد:

الف) درآمد سرانه در دوره قبل (GDPPC(-1):

در مدل‌های رشد نئوکلاسیک‌ها، همچون سالو^۱، کاس^۲ (۱۹۶۵) و کوپ‌مانس^۳ رشد درآمد سرانه بطور معکوسی با سطح اولیه درآمد سرانه وابسته است. همچنین چنانچه کشورهایی با ترجیحات و تکنولوژی مشابه در نظر گرفته شوند، در آنصورت کشورهای فقیر تر سریعتر از کشورهای ثروتمند رشد می‌کنند. بنابراین یک اثر همگرایی (Convergence) سطح درآمد سرانه در کشورهای مختلف به چشم می‌خورد.

عامل مهم در این همگرایی از مدل رشد نئوکلاسیک‌ها، که بازگشت نزولی از سرمایه قابل تولید را بیان می‌کند ناشی می‌گردد. کشورهای فقیر با نسبت سرمایه به کار پائین، تولید حاشیه‌ای بیشتری نسبت به سرمایه دارند و بنابراین می‌توانند بانرخ بالاتری رشد کنند. رشد بیشتر در کشورهایی با درآمد سرانه کم، در مدل‌های بسط داده شده توسط نئوکلاسیک‌ها که به قابلیت حرکت (Mobility) سرمایه و تکنولوژی اشاره می‌کنند، تأکید شده است. تحقیقات تجربی به عمل آمده از جمله مهم‌ترین آنها برو^۴ (۱۹۹۱) این نتیجه را بصورت مقطعی (Cross-Country) تأیید می‌کند. در این مدل اقتصادسنجی، این تئوری بصورت سری زمانی در ایران بررسی گردیده است و تئوری

1. Solow

2. Cass

3. Koopmans

4. Barro

همگرایی (Convergence) که ارتباط منفی بین رشد اقتصادی و درآمد سرانه در دوره قبل را بیان می‌کند، تأیید می‌گردد.

(ب) پوشش آموزش و پرورش = $\frac{\text{جمعیت شاغل به تحصیل در مدارس اهنمائی و دبیرستان}}{\text{کل جمعیت (2) Studp - 10-18 ساله کشور}}$

سرمایه انسانی (Human Capital) نقش مهمی در تعداد زیادی از مدل‌های رشد اقتصادی درون‌زا ایفا می‌کند. در مدل‌های رومر (۱۹۹۰)^۱، سرمایه انسانی به عنوان یک متغیر کلیدی در تحقیقات به عمل آمده در رشد اقتصادی می‌باشد. ایده جدید سرمایه انسانی بر مبنای پیشرفت تکنولوژی یک استوار است. بنابراین کشورهای با ذخیره سرمایه انسانی بیشتر، رشد بیشتری را در معرفی و تولید کالاهای مختلف تجربه می‌کنند و بنابراین با سرعت بیشتری رشد می‌کنند. در مدل‌های Cross - Country که تغییرات تکنولوژی یک را مدنظر قرار می‌دهند، خلاقیت و ایده‌های جدید در کشورها (یا بنگاه‌ها و صنایع) اهمیت دارد. آنچنانکه نلسن و فلیس (۱۹۶۶)^۲ معتقدند یک ذخیره بیشتر از سرمایه انسانی برای یک کشور، امکان جذب محصولات و یا ایده‌های جدید که در کشورهای دیگر کشف شده‌اند را راحت‌تر می‌سازد. بنابراین یک کشور پیشرو با سرمایه انسانی بیشتر با سرعت بیشتری رشد می‌کند، زیرا بصورت خیلی سریعتری به آخرین پیشرفت‌های تکنولوژی یک دسترسی پیدا می‌کند. بکر^۳، مرفی^۴ و تامورا^۵ (۱۹۹۰) تأکید می‌کنند که نرخ بازدهی سرمایه انسانی در محدوده‌ای افزایش می‌یابد که ناشی از اثری است که به نام منافع سرریز^۶ سرمایه انسانی خوانده می‌شود. همچنین لوکاس^۷ (۱۹۸۸) بر بازدهی صعودی سرمایه انسانی تأکید دارد. به عنوان مثال، بازگشت برخی از انواع توانائی‌ها همچون قابلیت ارتباطات بیشتر است، اگر افراد بیشتری از این قابلیت برخوردار باشند. براساس این تئوری، افزایش بیشتر در کمیت سرمایه انسانی به نرخ بالاتر سرمایه گذاری در سرمایه‌های فیزیکی و سرمایه‌های انسانی منجر شده و در نتیجه نرخ رشد بالاتری را به همراه می‌آورد. در واقع افزایش سرمایه انسانی می‌تواند به افزایش

1. Ramer

2. Nelson , Phelps

3. Becker

4. Murphy

5. Tomura

6. Spillover

7. Lucas

تولید و کاهش رشد جمعیت منجر شود. در مدل رشد اقتصادی برو (۱۹۹۱) از نرخ ثابت نام در مدارس به عنوان شاخصی از سرمایه انسانی استفاده می‌گردد و نشان داده می‌شود برای یک مقدار داده شده از درآمد سرانه، رشد اقتصادی به طور مثبتی به سرمایه انسانی اولیه مرتبط است. براین مبنا در مدل بکارگرفته شده در بررسی حاضر، از نسبت ثابت نام در مدارس راهنمایی و دبیرستان به عنوان شاخصی از سرمایه انسانی استفاده گردیده است.

ج) شاخص توزیع درآمد = POOR40(-2) یا Gini(-2)

در بخش ادبیات موضوع، ارتباط بین نابرابری درآمد و رشد اقتصادی به تفصیل بیان شد. در این قسمت دیدیم که بررسی‌های به عمل آمده در مورد تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی، حاکی از آن است که نابرابری درآمد برای رشد اقتصادی مضر است. نابرابری درآمد تأثیر خود را از طریق مکانیسم‌های سیاسی بر رشد اقتصادی به جای می‌گذارد. در واقع ملاحظات توزیعی که به هدف کاهش نابرابری درآمد صورت می‌گیرد، می‌تواند آهنگ رشد اقتصادی را کند نماید.

در اینجا سعی می‌شود که مسئله تأثیر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی در ایران به تفصیل بیان گردد. بررسی اقتصادسنجی در سالهای ۱۳۴۷-۱۳۷۲ نشان می‌دهد نابرابری درآمد در ابتدای دوره [۲ سال قبل] رشد اقتصادی را در دوره‌های بعدی کاهش می‌دهد. علت آنکه نابرابری درآمد با ۲ سال تأخیر در نظر گرفته شده، آن است که هم رشد اقتصادی می‌تواند بر نابرابری درآمد مؤثر باشد و هم نابرابری درآمد میتواند بر رشد اقتصادی اثر بگذارد و قرار دادن نابرابری درآمد با ۲ سال تأخیر به عنوان متغیر توضیحی سبب می‌گردد که فقط اثر نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی منظور گردد و از تأثیر معکوس (Reverse Causation) جلوگیری شود. همچنین چنانچه نابرابری درآمد با ضریب جینی و یا سهم ۴۰ درصد فقیر اندازه‌گیری شود، تأثیر منفی نابرابری درآمد بر رشد اقتصادی تأیید می‌گردد.

آمار توزیع درآمد در ایران بطور رسمی از سال ۱۳۴۷ موجود است. ابتدا بررسی خود را از سالهای پیش از انقلاب اسلامی شروع می‌کنیم. از سالهای دهه ۵۰ همزمان با شوک نفتی، کشور ایران شاهد یک رشد اقتصادی و افزایش بی‌سابقه درآمد سرانه بوده است. اما طی همین دوره،

همزمان با افزایش درآمد سرانه، وضعیت توزیع درآمد بدتر شده است. برای مثال درآمد سرانه در سال ۱۳۵۵ نسبت به سال ۱۳۵۱ در فاصله زمانی ۴ سال، ۳۷ درصد رشد داشته است ولی در همین سالها که همراه با افزایش درآمد نفتی و درآمد سرانه بوده است توزیع درآمد وضعیت اسفباری داشته است. برای مثال سهم ۴۰ درصد فقیر از ۱۴/۵ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۱۱/۵ درصد در سال ۱۳۵۴ کاهش یافته است (توزیع بدتر درآمد). همچنین ضریب جینی از ۰/۴۵ در سال ۱۳۵۱ به ۰/۵۱۷ در سال ۱۳۵۴ افزایش یافته است. نسبت سهم دهک دهم به دهک اول نیز از ۱۷/۴ در سال ۱۳۵۱ به ۳۱/۹ در سال ۱۳۵۶ رسیده است.

بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد هم در شهرها و هم در روستاها در این سالها به چشم می‌خورد. برای مثال ضریب جینی در شهرها از ۰/۴۳۰۴ در سال ۱۳۵۱ به ۰/۵۰۲۳ در سال ۱۳۵۴ رسیده است. همچنین سهم ۴۰ درصد فقیر از ۱۴/۵ درصد به ۱۲ درصد کاهش یافته است. نسبت سهم دهک دهم به دهک اول از ۱۵/۱ در سال ۱۳۵۱ به ۳۸ در سال ۱۳۵۶ رسیده است. این موضوع در مناطق روستائی هم دیده می‌شود. ضریب جینی از ۰/۳۷۴۹ در سال ۱۳۵۱ به ۰/۴۵۴۱ در سال ۱۳۵۴ رسیده است. سهم ۴۰ درصد فقیر از ۱۸ درصد در سال ۱۳۵۱ به ۱۴/۵ درصد در سال ۱۳۵۴ کاهش یافته است. در این دوره نسبت سهم دهک دهم به دهک اول از ۱۲/۱ به ۱۷/۵ در سال ۱۳۵۵ و ۲۲/۱ در سال ۱۳۵۷ بالغ شده است.

در سالهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ملاحظات توزیعی همواره مورد توجه دولت بوده است ولی در مورد ایران، اختلاف اساسی با سایر کشورها وجود دارد. در بسیاری از کشورهای دنیا، سیاستهای توزیعی از طریق نرخ مالیاتی اعمال می‌گردد. در صورتی که نابرابری درآمد افزایش یابد دولت سیاستهای توزیعی خود را در جهت بهبود توزیع درآمد از طریق افزایش نرخ مالیاتی اعمال می‌کند. بدین ترتیب دولت مالیات بیشتری از دهک‌های بالای درآمدی دریافت کرده و با افزایش درآمد مالیاتی، خدمات بیشتری را بصورت بیمه‌های اجتماعی و تأمین اجتماعی در اختیار افراد نیازمند جامعه قرار می‌دهد. در مدل‌های تئوریک ثابت می‌گردد که افزایش نرخهای مالیاتی که سعی در بهبود توزیع درآمد دارد به کاهش آهنگ رشد اقتصادی منجر می‌گردد. در ایران از آنجا که سهم اندکی از درآمدهای دولت از طریق مالیات تأمین می‌گردد، از

سیاستهای یارانه‌ای، قیمت‌گذاری و محدودیت صادرات به‌جای سیاستهای مالیاتی در ملاحظات توزیعی استفاده می‌گردد. درآمدها و هزینه‌های دولت به میزان قابل توجهی تأثیرپذیر از یارانه‌های آشکار و پنهان می‌باشد. این یارانه‌ها به افزایش مصرف و در نتیجه کاهش انباشت سرمایه و در نتیجه کاهش رشد اقتصادی منجر می‌گردد. به عبارت دیگر افزایش نابرابری درآمد باعث می‌گردد که دولت توجه بیشتری به سیاستهای مختلف توزیعی و به ویژه اختصاص قسمت عمده‌ای از بودجه به انواع یارانه‌ها بنماید که این امر به کاهش رشد اقتصادی منجر خواهد شد. از طرف دیگر ملاحظات توزیعی سبب می‌گردد که بسیاری از سیاستهایی که منجر به تخصیص بهتر منابع و در نتیجه افزایش رشد اقتصادی می‌گردد، بطور کامل از سوی دولت قابل اجرا نباشد. مثلاً در بسیاری از موارد دولت مجبور می‌گردد محدودیت‌هایی را در مورد صادرات برای بسیاری از کالاها و بالخصوص کالاهای ضروری وضع نماید. حتی در برخی موارد صادرات برخی کالاها را ممنوع اعلام می‌کند. اجرای محدودیت‌های مختلف در مورد صادرات بدلیل کنترل قیمت این محصول در داخل و کاهش فشار بر اقتصاد داخلی صورت می‌گیرد (ملاحظات توزیعی). در واقع این سیاستها اگر چه ممکن است از نظر ملاحظات توزیعی تاحدی مؤثر باشند، ولی به دلیل کاهش صادرات به کاهش رشد اقتصادی منجر می‌گردند. از جمله سیاستهای دیگری که به قصد ملاحظات توزیعی و حمایت از اقشار محروم صورت می‌گیرد، اجرای سیاستهای قیمت‌گذاری کالاهای مختلف است. این سیاستها از یک طرف باعث محدود شدن سود بنگاهها شده و بنگاهها را در سرمایه‌گذاری بیشتر و افزایش تولید با مشکلاتی مواجه می‌سازد. از طرف دیگر سیاستهای قیمت‌گذاری با افزایش مداخله دولت باعث اغتشاش در قیمتها و افزایش مصرف شده و بدین ترتیب به کاسته شدن از آهنگ رشد اقتصادی منجر می‌گردد.

بطور کلی افزایش نابرابری درآمد سبب می‌گردد، دولت در سیاست‌گذاری خود توجه بیشتری به ملاحظات توزیعی بنماید. ملاحظات توزیعی که به روشهایی همچون اختصاص یارانه، قیمت‌گذاری و اجرای محدودیت‌های صادرات صورت می‌گیرد تأثیر منفی خود را بر رشد اقتصادی به‌جای می‌گذارد.

۵. تأثیر رشد اقتصادی، بیکاری و تورم بر توزیع درآمد در ایران

الف) رشد اقتصادی

آدام اسمیت که از پیشگامان مکتب کلاسیک و پدر علم اقتصاد به شمار می‌رود، معتقد بود که در اثر ازدیاد تولید، رشد اقتصادی حاصل می‌گردد و بایشرفتی فنی و افزایش میزان سرمایه‌گذاری، جریان توسعه تحقق می‌یابد. این امر سبب می‌گردد که میزان دستمزد به مرور از سطح دستمزد معیشتی فاصله بگیرد و افزایش سطح دستمزدها می‌تواند نقش مؤثری در بهبود وضعیت اقشار فقیر داشته باشد. شرط تحقق این امر از نظر وی، وجود رقابت کامل، آزادی کسب و کار و عدم دخالت دولت در اقتصاد است.

آدام اسمیت می‌گوید «زمانیکه جامعه برای دستیابی به رشد بیشتر تلاش میکند (حتی اگر نتوانسته باشد بطور کامل به آن دست یابد) موقعیت و شرایط نیروی کار که بخش بزرگی از جمعیت را تشکیل می‌دهد بهبود می‌یابد. به عبارت روشن‌تر، دستیابی طبقه کارگر به رفاه، در شرایط ایستا هنگامیکه اقتصاد مسیر رکودی را طی می‌کند بسیار مشکل است. در چنین شرایطی موقعیت نیروی کار بسیار بد و فقر گسترده می‌شود. حتی اگر کشور به ثروت حقیقی رسیده باشد (ولی رشد متوقف شده باشد) بهبود وضعیت طبقه کارگر امکان‌پذیر نیست، مگر آنکه اقتصاد در مسیر رشد سریع قرار بگیرد. مسیر رشد دستمزد نیروی کار را در سطح بالائی قرار می‌دهد»^۱.

بطور خلاصه، از نظر آدام اسمیت رکود اقتصادی که طی آن دستمزد در سطح پائینی قرار می‌گیرد منجر به فقر نیروی کار شده و ادامه آن میتواند تمامی جامعه را دربرگیرد. این وضعیت بهبود نخواهد یافت مگر آنکه اقتصاد در مسیر رشد مداوم قرار بگیرد.

موریسن و بواریگنان^۲ (۱۹۹۰) یک تحلیل مقطعی (Cross section) از نابرابری درآمد در کشورهای در حال توسعه در سال ۱۹۷۵ ارائه کرده‌اند. در این مدل، توزیع درآمد به درآمد سرانه، سیاستهای حمایتی تجارتي (Protectionalism) و نرخ ثابت نام در مدارس راهنمائی (Secondary) وابسته است. در این مدل نشان داده می‌شود که درآمد سرانه و سیاستهای حمایتی تجاری به‌طور منفی به توزیع درآمد وابسته است درحالی‌که نرخ ثابت نام در مدارس راهنمائی بطور مثبتی به

1. A. Smith in Rostow 1990, p. 68, 81.

2. Morrison & Bourignon

توزیع درآمد وابسته است. سیاستهای حمایتی تجاری و نرخ ثبت نام در مدارس راهنمایی به نظر می‌رسد بیشترین تأثیر را در نابرابری درآمد داشته‌اند.

گلسجر^۱ و بورسو^۲ (۱۹۹۲) سعی می‌کنند نشان دهند متغیرهایی که در مدل موريسن و بواریگنان به کار رفته‌اند (درآمد سرانه، سیاستهای حمایتی تجاری و نرخ ثبت نام در مدارس راهنمایی) می‌توانند رشد اقتصادی در کشورهای مختلف را نیز توجیه کنند. در واقع درآمد سرانه و سیاستهای حمایتی تجاری بطور منفی بر رشد اقتصادی مؤثر است و نرخ ثبت نام در مدارس راهنمایی بطور مثبتی بر رشد اقتصادی وابسته است.

بدین ترتیب نرخ ثبت نام در مدارس راهنمایی یک شاخص سرمایه انسانی است و علاوه بر آنکه اثر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد، باعث بهبود توزیع درآمد هم می‌شود. اتخاذ سیاستهای حمایتی تجاری، باعث ایجاد اغتشاش در ساختار بهینه تولید و اختلال در قیمت‌ها شده و بدین ترتیب اثر منفی خود را بر رشد اقتصادی به جای می‌گذارد. همچنین سیاستهای حمایتی علاوه بر آنکه تأثیر منفی بر رشد اقتصادی دارد، می‌تواند منافع زیادی را به صورت رانت، نصیب افراد خاص بنماید. بدین ترتیب اتخاذ سیاستهای حمایتی علاوه بر آنکه تأثیر منفی بر رشد اقتصادی دارند باعث بدتر شدن توزیع درآمد نیز می‌گردند.

گلسجر و بورسو (۱۹۹۲) نتیجه می‌گیرند که متغیرهای یکسانی بر رشد اقتصادی و توزیع درآمد اثر می‌گذارد. درآمد سرانه، تحصیلات و سیاستهای حمایتی تجاری به روش واحدی بر رشد اقتصادی و توزیع درآمد مؤثر هستند. پس می‌توان نتیجه گرفت که مسئله انتخاب بین رشد اقتصادی و بهبود توزیع درآمد در کشورهای در حال توسعه، می‌تواند مطرح نباشد.

ب) بیکاری و سطح اشتغال

در بررسی تأثیر اشتغال بر پراکندگی درآمدها یک نکته شایان ذکر است که در هر اقتصاد و در هر سطح از توسعه یافتگی، افزایش بیکاری یا اشتغال ناقص از طریق افزایش شمار کم‌درآمدها به تشدید نابرابری درآمد و کاهش استانداردهای زندگی کمک می‌کند. این نکته که وقوع آن در کشورهای

1. Glesjer

2. Borsu

مختلف در مراحل رکود و بحران اقتصادی مشاهده شده است طی مراحل مختلف توسعه اقتصادی تأثیر خود رانشان داده است و بیکاری و اشتغال ناقص به صورت یکی از ویژگیهای اصلی مشکل فقر نمایان شده است.

در کشورهای در حال توسعه، عوامل مهمی به وضعیت‌های میانی بین اشتغال کامل و بیکاری کامل منجر می‌شود. بنگاههای کوچکتر که به ویژه در مناطق روستایی به صورت پر شماری پراکنده‌اند نسبت به بنگاههای بزرگ شغل‌های پاره وقت بیشتری نسبت به شغل‌های تمام وقت عرضه می‌کنند. برای کارگرانی که خود یا خانواده‌شان در بنگاههای کوچک سهمی دارند، عمدتاً ممکن است که در آن بنگاهها بدون مزد یا با مزد کمی کار کنند که برای امرار معیشت آنها لازم است. بدین ترتیب بین دو حد از گروههای اشخاص کاملاً شاغل و اشخاص کاملاً بیکار، طبقات گوناگونی از اشخاص نسبتاً بیکار یا در اشتغال ناقص وجود دارند که اجرت کمی بدست می‌آورند. افزایش بیکاری، همچنین می‌تواند ناشی از تأثیر آموزش و پرورش باشد. تمایل به استقلال اقتصادی و توسعه، خیلی از کشورها را تحریک کرده که منابع زیادی را متوجه آموزش و پرورش حرفه‌ای بکنند. از جمعیت جوان تازه فرهیخته، خیلی‌ها از کارکردن در همان شرایط پدرانشان اکراه دارند. آنها از کار بدنی بویژه در کشاورزی اجتناب می‌کنند و اولویت زیادی را برای کار در حرفه‌های اداری و خدماتی قائل می‌شوند. برخی از آنها به شهرها مهاجرت می‌کنند به امید آنکه فرصتهای شغلی بهتری پیدا کنند. بقیه ترجیح می‌دهند که بدون کار باقی بمانند تا اینکه به شغلی تن در دهند که با امید و آرزوهایشان متناسب نیست. بدین ترتیب سهم بالایی از افراد جوان تحصیلکرده، در میان بیکاران کشورهای در حال توسعه وجود دارند.

تأثیر تغییرات توزیع درآمد بر اشتغال به اندازه تأثیر سطح اشتغال بر توزیع درآمد واضح نیست. اگر فرضیه‌باز توزیعی تدریجی درآمدها و تأثیر آن بر انتقال درآمد از اغنیا به فقرا را به عنوان نقطه آغاز بگیریم. نظریه کینزی پیشنهاد می‌کند که چنین انتقال مصرفی پس انداز را کاهش خواهد داد و انباشت سرمایه که لازمه رشد اقتصادی است کند می‌شود و ایجاد مشاغل کاهش می‌یابد و بدین ترتیب به افزایش بیکاری منجر می‌شود. از طرف دیگر اگر پذیرفته شود که میل به محصولات وارداتی در لایه‌های ثروتمند جامعه، قویتر از لایه‌های فقیر است آنگاه هر چه پراکنندگی درآمدها

بزرگتر باشد تقاضا برای محصولات مصرفی وارداتی بیشتر می شود. بدین ترتیب امکان وارد کردن کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای لازم برای ایجاد مشاغل کاهش می‌یابد. در این صورت توزیع بهتر درآمد محرک توسعه اشتغال است. شواهد تجربی نیز این تئوری را تأیید می‌کند برای مثال در فیلیپین کاهش شدید نابرابری درآمد که ضریب جینی را از ۰/۴۷ به ۰/۲۵ کاهش داد به افزایش حدود ۱۰ درصد در اشتغال منجر گردید.

ج) تورم

تورم یکی از دشواریهای اساسی اقتصادی در کشورهای در حال توسعه است. نرخ تورم بالا همراه با نوسانات زیاد اثرات نامطلوبی بفرآیند رشد و توسعه اقتصادی و همچنین عدالت اجتماعی می‌تواند داشته باشد.

در بررسی اثرات تورم بر توزیع درآمد، آدل من و فوا (۱۹۹۲)^۱ در یک بررسی مقطعی - Cross (Country) به یک رابطه منفی بین تورم و برابری درآمد دست یافته‌اند. مطالعات مشابهی نیز توسط شولتز (۱۹۶۹)^۲، هاسلگ و تیلور (۱۹۹۳)^۳ برای مدل‌های سری زمانی (Time Series) انجام گرفته است. همچنین مطالعات مشابهی برای تعدادی از کشورهای توسعه یافته توسط باس (۱۹۸۲)^۴ و ویل (۱۹۸۴)^۵ و یوشینو (۱۹۹۳)^۶ انجام شده است که همگی بر وجود یک رابطه منفی بین تورم و برابری درآمد، به ویژه در کشورهای در حال توسعه تأکید دارند.

در ایران تورم یکی از ساز و کارهای باز توزیع درآمد خصوصاً از اقشار حقوق و دستمزد بگیر به صاحبان یا توزیع کنندگان کالاها و همچنین صاحبان داراییهای فیزیکی (مانند املاک و مستغلات) و نیز انتقال قدرت خرید از سپرده گذاران به وام گیرندگان شبکه بانکی بوده است. کاهش قدرت خرید صاحبان درآمد ثابت و نیز منتفع شدن برخی از اقشار همچون توزیع کنندگان کالا و رانت جوها از تبعات اقتصادی و اجتماعی شکاف اقتصادی است که تورم بین این طبقات و اقشار ایجاد می‌کند و بطور بالقوه دارای جنبه‌های منفی سیاسی و اجتماعی است.

1. Adelman & Fuwa

2. Schultz

3. Haslag and Taylor

4. Buse

5. Weil

6. Yoshino

نرخ تورم بالا و پیش‌بینی نشده، اثرات قابل توجهی بر تصمیمات بنگاههای تولیدی و مالی می‌گذارد تحت شرایط تورمی، بسیاری از مدیران و عاملین اقتصادی بدنبال دستیابی به فرصت‌ها، رانت‌ها و امکانات سودآوری هستند که تورم ایجاد کرده و بدین لحاظ مدیریت در فرآیند تولید و توزیع، کارآیی اقتصادی و بالا بردن تدریجی بهره‌وری نیروی کار در اولویت قرار نمی‌گیرد. سودآوری سرمایه بخاطر وجود شرایط تورمی بر رفتار اقتصادی عاملین و نحوه تخصیص بین زمانی منابع اثرات نامطلوبی دارد. وجود انحصارات، مراکز نفوذ و قدرت همراه با شرایط تورمی، سودآوری فعالیتها و مشاغل غیرمولد و فعالیتهای رانت طلبی را افزایش می‌دهد. بنابراین بجای تخصیص منابع به فعالیتهای اشتغال‌زا که می‌تواند نقش مهمی در توزیع درآمد ایفا کند منابع به سمت فعالیتهایی متمرکز می‌گردد که فقط سودهای کلانی را نصیب افراد خاص می‌کند و این خود عاملی است که باعث بدتر شدن توزیع درآمد می‌گردد.

همانگونه که دیدیم رشد اقتصادی، بیکاری و تورم از جمله عواملی هستند که می‌توانند نقش مهمی در توزیع درآمد ایفا نمایند. برای بررسی تأثیر این عوامل بر توزیع درآمد از یک معادله اقتصادسنجی بصورت زیر استفاده شده است :

$$\text{Gini} = C + \alpha_1 \text{GRO} + \alpha_2 \text{UNEMP}(-1) + \alpha_3 \text{LINFLATION}(-1) + \alpha_4 \text{DUM4759}$$

Gini = ضریب جینی توزیع درآمد

GRO = نرخ رشد اقتصادی

UNEMP = نرخ بیکاری

LINFLATION = لگاریتم نرخ تورم

DUM4759 = متغیر مجازی قبل از جنگ ۱ و بعد از جنگ صفر

با توجه به اینکه آمار توزیع درآمد از سال ۱۳۴۷ موجود است. این مدل بصورت سری زمانی در سالهای ۷۵-۱۳۴۷ تخمین زده شده است. نتایج بدست آمده از این مدل بشرح زیر است :

$$\text{Gini} = 0.4338 - 0.1431 \text{GRO} + 0.2319 \text{UNEMP}(-1) + 0.0111 \text{LINFLATION}(-1) + 0.0774 \text{DUM4759}$$

(t.ratio) (29.05) (-2.49) (1.91) (1.90) (5.34)

$R^2 = 0.727$ $R^{-2} = 0.670$ F. Statistics(Prob) = 12.656(0.000035)

D.W. = 2.06

برای اطمینان از صحت نتایج بدست آمده یکبار دیگر به جای ضریب جینی به عنوان شاخص توزیع درآمد از سهم ۴۰ درصد فقیر استفاده گردیده است. در واقع مدل زیر اجرا گردیده است.

$$POOR40 = C + \beta_1 GRO + \beta_2 UNEMP(-1) + \beta_3 LINFLATION(-1) + \beta_4 DUM4759$$

POOR40 = سهم ۴۰ درصد فقیر

GRO = نرخ رشد اقتصادی

UNEMP = نرخ بیکاری

LINFLATION = لگاریتم نرخ تورم

DUM4759 = متغیر مجازی قبل از جنگ یک، و بعد از جنگ صفر

نتایج بدست آمده از این مدل سری زمانی برای سالهای ۱۳۴۷-۱۳۷۲ بشرح زیر است :

$$POOR40 = 14.2759 + 5.4750GRO - 0.5311UNEMP(-1) - 10.9025LINFLATION(-1) - 2.5994DUM4759$$

(t.ratio) (21.84) (2.28) (-2.08) (-2.04) (-4.05)

$R^2 = 0.584$ $R^{-2} = 0.496$ D.W = 1.25

F.Statistics(Prob) = 6.665(0.001580)

همانگونه که مشاهده می شود نتایج قبلی تأیید می گردد. لازم به ذکر است که در هر دو مدل ارائه شده (در یک مدل متغیر وابسته ضریب جینی و در مدل دیگر سهم ۴۰ درصد فقیر می باشد). پس ماندهای (Residual) حاصل ایستا (Stationary) می باشند. همچنین کلیه متغیرهای بکار رفته در مدل پس از یک درجه تفاضل ایستا (Stationary) می گردند.

همانگونه که مشاهده می شود یک همبستگی منفی بین ضریب جینی و نرخ رشد اقتصادی و یک همبستگی مثبت بین سهم ۴۰ درصد فقیر و رشد اقتصادی وجود دارد. بنابراین، براساس آزمون آماری این نظریه که بین رشد اقتصادی و توزیع درآمد بایستی یکی را انتخاب کرد، تأیید نمی گردد. در واقع با فرض ثابت بودن سایر عوامل و با افزایش رشد اقتصادی، می توان هم توزیع درآمد را بهتر کرد و هم سهم ۴۰ درصد فقیر را افزایش داد. تأثیر رشد اقتصادی در بهبود توزیع درآمد با ضریب اطمینان بالاتر از ۹۵ درصد پذیرفته می شود. همچنین یک همبستگی مثبت بین نرخ بیکاری و ضریب جینی و یک همبستگی منفی بین نرخ بیکاری و سهم ۴۰ درصد فقیر

مشاهده می‌گردد. بدین ترتیب کاهش نرخ بیکاری و توجه به سیاستهای اشتغال زائی می‌تواند نقش مهمی در بهبود توزیع درآمد ایفا کند. از آنجا که بیکاری، باعث افزایش پراکندگی درآمدها می‌شود می‌بایستی برنامه‌ریزی مؤثری را در جهت افزایش سطح اشتغال به کار بست. ارتباط بین نرخ بیکاری و توزیع درآمد با ضریب اطمینان ۹۵ درصد تأیید می‌گردد.

تورم در سالهای اخیر به یک مسئله جدی تبدیل شده است که عاملی در جهت بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد بشمار می‌رود. در شرایط تورمی افراد حقوق‌بگیر، دستمزدشان متناسب با نرخ تورم افزایش نمی‌یابد در نتیجه دستمزد واقعی کاهش می‌یابد. از طرف دیگر افرادی که دارای سرمایه‌فیزیکی هستند به واسطه نرخ تورم بطور مرتب به ارزش دارائی‌هایشان اضافه می‌گردد. این امر در واقع به نوعی انتقال دارائی از افراد حقوق‌بگیر (و یا افراد دارای دستمزد مشخص) به افراد دارای سرمایه‌فیزیکی بشمار می‌رود. در نتیجه تورم می‌تواند به افزایش شکاف درآمدی و بدتر شدن توزیع درآمد منجر گردد. بدین ترتیب در سیاستهای توزیعی دولت، کاهش نرخ تورم به عنوان یک سیاست اصلی بایستی مورد توجه قرار بگیرد. ارتباط بین نرخ تورم و توزیع درآمد و نرخ تورم و سهم ۴۰ درصد فقیر با ضریب اطمینان ۹۵ درصد تأیید می‌گردد.

۶. نتیجه‌گیری

براساس نتایج تحقیق ارائه شده در این مقاله، رشد اقتصادی و بهبود توزیع درآمد با جهت‌گیری علی‌دو طرفه، حرکتی هم‌جهت دارند. افزایش رشد اقتصادی به بهبود توزیع درآمدها کمک می‌نماید و نامطلوب‌تر شدن وضعیت توزیع درآمد موجب کند شدن رشد اقتصادی می‌گردد. رشد اقتصادی، درآمد قابل حصول آحاد جامعه را افزایش می‌دهد و الگوی توزیع درآمد تعیین می‌نماید که چه گروه‌هایی بیشترین بهره را از درآمد افزایش یافته نصیب خود می‌گردانند.

مطالعات متعدد انجام گرفته در سالهای اخیر و نیز مطالعه حاضر این نتیجه مشترک را عاید می‌نمایند که سیاست‌گذاری نسبت به نحوه تعامل دو عنصر رشد اقتصادی و توزیع درآمد درون‌زا است. به این معنی که در جوامع مختلف و بویژه در جوامع مردم‌سالار، رشد اقتصادی در شرایط نامطلوب توزیع درآمد، بطور طبیعی سیاست‌گذاری را معطوف به بازتوزیع درآمدها و در

نتیجه‌گند شدن رشد می‌گرداند. بنابراین دولت در جهت کاهش نابرابری درآمد و کمک به اقشار کم درآمد، ملاحظات توزیعی را در سیاست‌گذاری مدنظر قرار می‌دهد. در ایران ملاحظات توزیعی به روشهایی همچون اختصاص یارانه، قیمت‌گذاری کالاهای اساسی و اجرای محدودیت‌های صادرات صورت می‌گیرد. این سیاستها اگر چه ممکن است در کوتاه مدت در کاهش فشار بر اقشار محروم مؤثر باشند ولی با افزایش مداخله دولت به افزایش مصرف و اغتشاش در قیمت‌ها و در نتیجه کاسته شدن از آهنگ رشد اقتصادی منجر می‌گردد. از طرف دیگر کمک‌هایی که به این وسیله صورت می‌گیرد بطور یکسان تمام افراد جامعه را پوشش می‌دهد و بدین ترتیب بسیاری از افراد که استحقاق دریافت این کمکها را ندارند از این کمکها استفاده می‌کنند.

۱. در جهت بهبود توزیع درآمد، دولت می‌تواند با افزایش وصول مالیات از دهک‌های بالای درآمدی، این درآمدها را به تأمین اجتماعی (بیمه بازنشستگی، از کارافتادگی، بیمه خدمات درمانی و بیمه بیکاری) اختصاص دهد. این سیاستها دارای دوزیت است اولاً از آنجا که قسمت کمی از بودجه دولت از طریق مالیات تأمین می‌شود، تأثیر منفی این سیاستها بر رشد اقتصادی مشهود نخواهد بود و ثانیاً دولت در اجرای سیاستهای خود، فقط افرادی را که استحقاق دریافت این کمکها را دارند هدفگیری کرده است. لازم به ذکر است که کمکهای دولت به بیمه‌های اجتماعی و تأمین اجتماعی بایستی به دقت تنظیم شود. اگر میزان این کمکها کم باشد باعث افزایش فقر می‌شود و اگر این کمکها بیش از حد افزایش یابد باعث کاهش انگیزه فعالیت می‌شود.

۲. یکی از مهمترین فرضیه‌ها در مورد تأثیر توسعه اقتصادی بر توزیع درآمد، فرضیه کوزنتس است. فرضیه کوزنتس معتقد است که یک ارتباط U شکل بین شاخص توزیع درآمد و درآمد سرانه وجود دارد. به عبارت دیگر فرضیه کوزنتس می‌گوید در مراحل اولیه توسعه، شکاف درآمدی افزایش می‌یابد ولی در مراحل بالاتر توسعه، نابرابری درآمد کاهش خواهد یافت. بررسی فرضیه کوزنتس در ایران نشان می‌دهد که این فرضیه در ایران تأیید نمی‌شود. به عبارت دیگر با اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی، دلیلی برای بدتر شدن توزیع درآمد وجود ندارد.

۳. افزایش نرخ بیکاری به بدتر شدن وضعیت توزیع درآمد و کاهش سهم ۴۰ درصد فقیر منجر می‌گردد. بدین ترتیب کاهش نرخ بیکاری و توجه به سیاستهای اشتغال زائی می‌تواند نقش مهمی در بهبود توزیع درآمد ایفا کند. مادام که بیکاری باعث افزایش پراکندگی درآمدها می‌شود،

می‌بایستی برنامه‌ریزی مؤثری در جهت افزایش سطح اشتغال به کاربست. با توجه به محدود بودن بودجه دولت، بهبود وضعیت بازار سرمایه در جهت افزایش سرمایه‌گذاری می‌تواند نقش مهمی در افزایش اشتغال و در نتیجه بهبود توزیع درآمد و افزایش سهم دهک‌های پایین داشته باشد.

۴. تورم از جمله عواملی است که می‌تواند تأثیر نامطلوبی بر تحقق عدالت اجتماعی داشته باشد. تورم یک فرآیند باز توزیع درآمد خصوصاً از اقشار حقوق و دستمزد بگیر به صاحبان سرمایه‌های فیزیکی و نیز انتقال قدرت خرید از سپرده‌گذاران به وام‌گیرندگان شبکه بانکی به شمار می‌رود. شکاف اقتصادی که تورم بین این طبقات و اقشار ایجاد می‌کند دارای جنبه‌های منفی سیاسی و اجتماعی است. بدین ترتیب کاهش نرخ تورم از جمله سیاست‌هایی است که اولویت زیادی در استقرار عدالت اجتماعی دارد.

۵. بررسی‌های اقتصادسنجی نشان می‌دهد که هیچ تناقضی بین سیاست‌های افزایش رشد اقتصادی و سیاست‌های بهبود توزیع درآمد وجود ندارد. به عبارت دیگر با اجرای سیاست‌های واحدی نیل به رشد اقتصادی و بهبود توزیع درآمد امکان‌پذیر است. همانگونه که دیدیم افزایش سرمایه‌گذاری علاوه بر آنکه اثر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد باعث افزایش سطح اشتغال و بهبود توزیع درآمد می‌گردد. همچنین بررسی‌های اقتصادسنجی نشان می‌دهد که افزایش نرخ تورم نه تنها به کاهش رشد اقتصادی منجر می‌گردد، بلکه مانع بزرگی در جهت استقرار عدالت اجتماعی و بهبود توزیع درآمد به شمار می‌رود. بدین ترتیب کاهش نرخ تورم نقش بسزایی در رسیدن به هر دو هدف رشد اقتصادی و توزیع درآمد دارد. همچنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که افزایش پوشش آموزش و پرورش و یا افزایش سرمایه انسانی علاوه بر آنکه اثر مثبتی بر رشد اقتصادی دارد باعث بهبود توزیع درآمد می‌گردد.

این موضوع به روش دیگری نیز تأیید می‌گردد. بررسی‌های اقتصادسنجی نشان می‌دهد که یک همبستگی مثبت و معنی‌دار بین نرخ رشد اقتصادی و بهبود توزیع درآمد و همچنین سهم ۴۰ درصد پایین درآمدی وجود دارد. به عبارت دیگر در سالهایی که شاهد رشد اقتصادی باشیم، وضعیت توزیع درآمد و سهم ۴۰ درصد پایین درآمدی بهبود می‌یابد و بالعکس در شرایطی که بارکود اقتصادی مواجه باشیم، توزیع درآمد و سهم ۴۰ درصد پایین درآمدی هم وضعیت مطلوبی نخواهد داشت.

جدول ۱. آمار سری زمانی متغیرهای به کار رفته در مدل‌های اقتصادسنجی (۱۳۴۷-۱۳۷۵)

GINI=	ضریب جینی توزیع درآمد (براساس آمار هزینه خانوار مرکز آمار ایران)
POOR ۴۰=	سهم ۴۰ درصد فقیر (براساس آمار هزینه خانوار مرکز آمار ایران)
GDPPC=	درآمد سرانه به قیمت ثابت سال ۱۳۶۱ (براساس سری زمانی آمار اقتصادی، اجتماعی PDS)
GRO=	نرخ رشد اقتصادی (نرخ رشد درآمد سرانه)
UNEMP=	نرخ بیکاری (اداره آمار و اطلاعات بانک مرکزی)
INFLATLON=	نرخ تورم (نرخ رشد شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی)
STUDP=	نرخ ثبت نام مدارس راهنمایی و دبیرستان (براساس سری زمانی آمار اقتصادی، اجتماعی PDS)
NA=	آمار در دسترس نمی‌باشد

منابع

الف) فارسی

نیلی، مسعود. (۱۳۷۶). *اقتصاد ایران*. مؤسسه عالی پژوهش در برنامه‌ریزی و توسعه.

ب) انگلیسی

- Adelman and Fuwa. (1992). Income Inequality and Development During 1980's. *Indian Economic Review*. pp.329-45.
- Alesina, Alberto and Rodrick, Dani. (May 1994). Distribution Policies and Economic Growth. *Quarterly Journal of Economics* 109. pp.465-99.
- Barro Robert J. (May 1991). Economic Growth in a Cross Section of Countries. *Quarterly Journal of Economics*. 106(2), pp.407-43.
- Becker, Gary S. Murphey, Kevin M. and Tamura, Robert. (1990). Human Capital, Fertility and Economic Growth. *Journal of Political Economy*, XCVIII, S 12-37.
- Borsu, A. and Glesjer, H. (1992). Do Protection, Schooling, Product per Head and Income Distribution Influence Growth. *European Economic Review* 36, pp. 1235-39.
- Bourguignon, F. and Morrisson, C. (Sept. 1990) Income Distribution, Development and Foreign Trade: A Cross Sectional Analysis. *European Economic Review* 34, No.6, pp.1113-31.
- Buse, Adolf. (May 1982). The Cyclical Behavior of the Size Distribution of Income in Canada : 1947-78. *The Canadian Journal of Economics* . Vol. 15, pp.189-203.
- Cass, David. (1965). Optimum Growth in an Aggregative Model of Capital Accumulation. *Review of Economic Studies* XXXII, pp. 233-40.
- Clarke, George R.G. (1995). More Evidence on Income Distribution and Growth. *Journal of Development Economics*. Vol. 47, pp. 403-27.

- Fishlow, Albert. (1995). Inequality, Poverty and Growth: Where Do We Stand? *Annual World Bank Conference on Development Economics*. pp. 25-39.
- Galor, Oded and Zeira, Joseph. (1993). Income Distribution and Macroeconomics. *Review of Economic Studies*. 60(1), pp.35-52.
- Haslag and Taylor. (First Quarter 1993). A Look at Long-Term Development in the Distribution of Income. *Economic Review*. pp.19-30.
- Koopmans, Tjalling C. (1965). On the Concept of Optimal Economic Growth. In *The Econometric Approach to Development Planning*. Amsterdam : North-Holland.
- Kravis, Irving B. (Nov. 1960). International Differences in the Distribution of Income. *Review of Economics and Statistics*. pp. 408-16.
- Kuznets, Cf.S. (May 1955). Economic Growth and Income Inequality. *American Economic Review*. pp. 1-28.
- Loury , G.C. (1981). International Transfers and the Distribution of Earnings. *Econometrica*. 49, pp. 843-67.
- Lucas, Robert E., Jr. (1988). On the Mechanics of Development Planning. *Journal of Monetary Economics*. XXII, pp. 3-42.
- Nelson , Richard R. and Phelps, Edmund S. (1966). Investment in Humans, Technological Diffusion and Economic Growth. *American Economic Review Proceedings*. LVI, pp. 69-75.
- Oshima, Harvey. (Nov. 1962). The International Comparison of the Size Distribution of Family Income, with Special References to Asia. *Review of Economics and Statistics*. pp. 408-16.
- Papanek, Gustav F. and Kyn, Oldrich. (1986). *The Effect of Income Distribution on Development, The Growth Rate and Economic Startegy*. 23, pp. 55-65.

- Pareto, Vilfredo. (1897). *Cours d'economie Politique*. Lausanne: Rouge.
- Paukert, Felix. (August-September 1973). Income Distribution at Different Levels of Development: A Survey of the Evidence. *International Labour Review*. 108 (2-3), pp. 97-125.
- Persson, Torsten and Tabellini, Guido . (April 1992). Growth, Distribution and Politics. *European Economic Review*. 36 (2-3), pp. 593-602.
- Persson, Torsten and Tabellini, Guido. (June 1994). Is Inequality Harmful for Growth. *European Economic Review*. Vol. 84, No. 3, pp .600-21.
- Ram, Rati. (1988). Economic Development and Income Inequality. *World Development*. Vol. 16, No. 11, pp. 1371-76.
- Romer, Paul M. (April 1989). *Human Capital and Growth*. Presented at the Carnegie Rochester Conference on Economic Policy, Rochester, NY.
- Solow, Robert M. (1956). A Contribution of the Theory of Economic Growth. *Quarterly Journal of Economics*. LXX, pp. 65-94.
- Weil , Gordon. (1992). Cyclical and Secular Influences on the Size Distribution of Income in the U.S (1959-1989). *Applied Economic*. Vol. 24, pp.169-173.
- Yoshino , Osamu. (1993). Size Distribution of Workers, Household Income and Macroeconomic Activities in Japan : 1963-88. *Review of Income and Wealth*. Vol. 39, pp. 393-400.